فقه: زکات، جلسه 82: یک‌شنبه 24/11/1400، استاد سید محمد جواد شبیری

اعوذ بالله من الشیطان الرجیم

بسم الله الرحمن الرحیم

و به نستعین انه خیر ناصر و معین الحمد لله رب العالمین و صلی الله علی سیدنا و نبینا محمد و آله الطاهرین

و اللعن علی اعدائهم اجمعین من الآن الی قیام یوم الدین

این روایت محمد بن فضیل را خواندیم. روایت محمد بن فضیل قال سألته ابا الحسن

«مُحَمَّدِ بْنِ الْفُضَيْلِ قَالَ: سَأَلْتُ أَبَا الْحَسَنِ الرِّضَا علیه السلام عَنْ صِبْيَةٍ صِغَارٍ لَهُمْ مَالٌ بِيَدِ أَبِيهِمْ أَوْ أَخِيهِمْ هَلْ تَجِبُ عَلَى مَالِهِمْ زَكَاةٌ قَالَ لَا تَجِبُ فِي مَالِهِمْ زَكَاةٌ حَتَّى يُعْمَلَ بِهِ فَإِذَا عُمِلَ بِهِ وَجَبَتِ الزَّكَاةُ»

شاگرد: ظاهرا صِبْیَةٍ صغار یعنی جمع صغار

استاد: صِبْیَةٍ صغار بله. من صِبْیَة هم معنا می‌کردم حالا لفظم.

«لَا تَجِبُ فِي مَالِهِمْ زَكَاةٌ حَتَّى يُعْمَلَ بِهِ فَإِذَا عُمِلَ بِهِ وَجَبَتِ الزَّكَاةُ فَأَمَّا إِذَا كَانَ مَوْقُوفاً فَلَا زَكَاةَ عَلَيْهِ.»

این روایت تعبیر کرد حتی یُعمل به. به نظر می‌رسد که نسبت به این که به غیر از آن کسی که مال در اختیارش هست مصداق ندارد حتی یعمل به، مفروض این هست که مال در دست برادرش و دست پدر هست و آنها هم ولایت دارند. یعمل به بگوییم مراد این هست که یعمل به، حالا چه آنهایی که مال دستشان هست یا یک غریبه‌ای بیاید این خیلی ظهور در اطلاقی ندارد. مشکل هست برای غیر ولی تجارت غیر ولی بشود به این تمسک کرد. خب این هم روایت.

روایت بعدی علی بن حسن بن فضال عن احمد بن حسن عن ابیه عن احمد بن عمر بن ابی شعبه عن ابیه عن ابی عبد الله علیه السلام.

احمد بن عمر بن ابی شعبه. عمر بن ابی شعبه اینها ظاهراً همه‌شان داخل در، یک تعبیری در ترجمۀ بعضی از آل ابی شعبه از این حلبی‌ها هست و کلهم ثقاة. ظاهراً این احمد بن عمر بن ابی شعبه را الآن یادم نیست توثیق.

شاگرد: دارد

استاد: توثیق صریح دارد؟

شاگرد: احمد بن عمر بن ابی شعبة الحلبی ثقة رویٰ عن ابی الحسن

استاد: بله، حالا آن هم که توثیق صریح دارد که هیچی.

سئل عن مال الیتیم قال فقال لا زکاة علیه الا ان یعمل به.

این شاید اطلاق داشته باشد که الا ان یعمل به حالا آن عاملش ولی باشد، غیر ولی باشد. البته مفروض باید جایی باشد که آن عمل را شارع تصحیح کرده باشد. اگر از روایات ما بفهمیم عملی که غیر کرده آن عمل تصحیح شده این اطلاقش می‌گیرد. اگر نه، یعمل به یعنی یک کسی که با این کار کرده ولی شارع هم این کار را اجازه نداده، آن، آن را در بر نمی‌گیرد. ولی اگر روایت دیگری داشته باشیم ازش استفاده بشود که اگر غیر ولی در مال تصرّف کند و شارع مقدس این معامله را تنفیذ کرده و این عمل را صحیح دانسته، اطلاق شامل می‌شود. روایت به تنهایی کافی نیست ولی ممکن است از روایت‌های دیگری که تنفیذ این معامله را استفاده بشود بشود این را استدلال کرد که فقط اختصاص به ولی ندارد.

روایت بعدی: علی بن ابراهیم عن ابیه عن حماد بن عیسی عن حریز هم محمد بن مسلم قال قلت لابی عبد الله علیه السلام هل علی مال الیتیم زکاةٌ قال لا الا ان یتجر به او یعمل به. قبلاً عرض کردم حالا این یعمل به ممکن است الا ان یتجر به او یعمل به راوی در واقع نمی‌دانسته امام تعبیر یتجر به، به کار برده یا یعمل به به کار برده. تردید بوده که لفظی که امام علیه السلام به کار برده چجور بوده. یا این که یعمل به یک معنای عام‌تری از اجارۀ با مال مراد باشد. یعنی از مال درآمد کسب کرده. فرض کنید مال را اجاره داده و ازش پول. اجاره دادن مال خودش تجارت حساب نمی‌شود. حالا ممکن است تجارت به معنای عام معنا بکند، ولی تجارت، تجارت به معنای خاص است، یعنی خرید و فروش، یعمل به معنای عام که یعنی به وسیلۀ این مال کسب درآمد کرده باشد، این هم یک احتمال.

خب این هم به نظر اطلاقش می‌گیرد با همان توضیحی که در مورد الا ان یعمل به دادم. حالا اینها خیلی استدلال به اینها به تنهایی چون کافی نیست، چون باید دلیل ما داشته باشیم بر صحت معامله، عمدتاً به روایت‌های دیگری ما تکیه می‌کنیم.

شاگرد: این اصلاً در مقام بیان این جهت هست که بخواهد بگوید؟

استاد: حالا خودش هم در مقام بیان نباشد اطلاق مقامی مجموعۀ ادله این مطلب اقتضاء می‌کند حالا آنش خیلی مهم نیست. عمدۀ قضیه یکی دو تا روایت دیگر است. حالا اینها را ما خیلی رویش چیز نمی‌کنیم. چون به هر حال ما مرحلۀ اوّل باید دلیل اثبات بشود چون معامله صحیح است تا بعد این. عمده روایت صحیح، یک روایت سعید سمّان است، یکی روایت حلبی است. روایت سعید سمّان این هست:

«عَلِيُّ بْنُ إِبْرَاهِيمَ عَنْ أَبِيهِ عَنْ إِسْمَاعِيلَ بْنِ مَرَّارٍ عَنْ يُونُسَ عَنْ سَعِيدٍ السَّمَّانِ قَالَ سَمِعْتُ أَبَا عَبْدِ اللَّهِ علیه السلام يَقُولُ لَيْسَ فِي مَالِ الْيَتِيمِ زَكَاةٌ إِلَّا أَنْ يُتَّجَرَ بِهِ فَإِنِ اتُّجِرَ بِهِ فَالرِّبْحُ لِلْيَتِيمِ وَ إِنْ وُضِعَ فَعَلَى الَّذِي يَتَّجِرُ بِهِ.»

با تعبیر «فَعَلَى الَّذِي يَتَّجِرُ بِهِ.» شاید اطلاقش، اطلاق قوی داشته باشد در مورد این که غیر ولی را هم شامل می‌شود، اینگونه تعبیر اختصاص ندارد به جایی که متجر خودش ولی باشد. این این روایت.

این روایت، شبیه این روایت روایتی هست که در فقیه وارد شده. در فقیه یک عبارتی هست که ایشان در اشارات این باب به آن اشاره کرده در جامع الاحادیث. در اشارات این در باب ۴ از ابواب ما تجب فیه الزکاة. اینجا هم باب ۴ که جامع احادیث، جلد ۹، صفحۀ ۸۸ هست:

محمد بن یعقوب عن علی بن ابراهیم عن ابیه عن حماد عن ابن اذینه عن زُرَارَةُ وَ بُكَيْرٌ عَنْ أَبِي جَعْفَرٍ علیه السلام قَالَ لَيْسَ فِي الْجَوْهَرِ وَ أَشْبَاهِهِ زَكَاةٌ وَ إِنْ كَثُرَ‌

در جواهرات زکات نیست هر چند زیاد باشد.

اینجا در فقیه در ادامه‌اش یک ادامه‌ای دارد، در ادامه‌اش می‌گوید:

«وَ لَيْسَ فِي نُقَرِ الْفِضَّةِ زَكَاةٌ وَ لَيْسَ عَلَى مَالِ الْيَتِيمِ زَكَاةٌ إِلَّا أَنْ يُتَّجَرَ بِهِ فَإِنِ اتُّجِرَ بِهِ فَفِيهِ الزَّكَاةُ وَ الرِّبْحُ لِلْيَتِيمِ وَ عَلَى التَّاجِرِ ضَمَانُ الْمَالِ وَ قَدْ رُوِيَتْ رُخْصَةٌ فِي أَنْ يُجْعَلَ الرِّبْحُ بَيْنَهُمَا»

در حاشیه تنظیم کننده و جمع آوری کنندۀ معجم جامع الاحادیث اینجوری نوشتند، یحتمل ان یکون قوله و لیس فی نُقَر الفضة. نُقَر جمع نقره است. نقره به معنای طلا یا نقرۀ مذاب هست. نقرۀ فارسی نیست. در عربی نقره به معنای القطعة المذابة من الذهب و الفضة هست. که به اصطلاح حالا تعبیر القطعة المذاب.

شاگرد: مذاب یعنی قبلا ریخته شده

استاد: حالا، این شکلی است. ایشان می‌گوید یحتمل ان یکون قوله و لیس فی نقر الفضة من کلام الصدوق و لا یبعد ان یکون تتمة الروایة و لذا قال بعد ذکر هذه الجملة و قد رویت رخصةٌ فی ان یجعل الربح بینهما و نقل فی الوسائل قوله و لیس فی نقر الفضة الی آخره عن الصدوق عن زریر و بکیر عن ابی جعفر علیه السلام.

این اینجوری دارد.

حالا قبل از ایشان مرحوم علامۀ، قبل از هر دوی این بزرگواران مرحوم مجلسی اوّل در لوامع صاحبقرانی این مطلب را مطرح کرده به عنوان یک احتمال، عبارت ایشان را من یادداشت کردم می‌خوانم. می‌گوید که و لیس فی نقر الفضة زکاةٌ، در شرحش دارد، و در شمش نقره زکات واجب نیست چنانچه گذشت. ممکن است که این عبارت جزء حدیث اخوین بوده باشد. یعنی زرارة و بکیر که برادر هستند. و لکن کلینی به همان سابق اکتفاء کرده است. این را کأنّ لیس فی الجوهر و اشباهه زکاة و ان کثر در کافی همین مقدارش است بیشتر از این کأن این را به عنوان یک اشکالی می‌خواهد ذکر کند. بعد ادامۀ عبارتش را هم بخوانم بد نیست. می‌گوید و لیس علی مال الیتیم زکاةٌ الا ان یتجر به فان اتجر به ففیه الزکاة و الربح للیتیم و علی التاجر ضمان المال. می‌گوید عبارت فقه است. این عبارت فقه هست ظاهراً یعنی عبارت فقه الرضا است و ناظر به آن قسمت اوّلش است. یک صفحه قبل هم یک عبارت دیگری را ایشان می‌گوید این عبارت فقه الرضا است و به فقه الرضا ارجاع داده. این فقه ظاهراً اشاره به آن هست. البته می‌گویم آن تکۀ اوّلش مراد هست. در فقه الرضا علیه السلام صفحۀ ۱۹۸ لیس فی مال الیتیم زکاةٌ الا ان یتجر به فان اتجرت به ففیه الزکاة. که با یک مقداری تفاوت همان عبارت صدر هست.

که شبیه همین هم در مقنع شیخ صدوق هم هست.

اعلم انه لیس علی مال الیتیم زکاةٌ الا ان یتجر به فان اتجر به فعلیه الزکاة. مقنع، صفحۀ ۱۶۳.

اینجا شاهدی که جمع آوری کنندۀ جامع الاحادیث آورده، این شاهد هیچ شاهد درستی نیست. حالا و قد رویت رخصتٌ می‌گوید یک روایتی وارد شده که این رخصت، این یعنی من دارم الآن روایت نقل می‌کنم فتوا نمی‌دهم. چه ارتباطی دارد؟ صدوق دارد فتوای خودش را می‌گوید. می‌گوید فتوای من این است، یک روایت هم بر خلاف فتوای من وارد شده. مجرد این که بعد از فتوا یک روایتی نقل بشود معنایش این است که آن اوّلی هم روایت است. این چه شاهدی هست اصلا؟ این اوّلاً.

ثانیاً حالا فرض کردیم روایت است، ولی این که حتماً آن روایت قبلی هست یک نکتۀ کلی من عرض بکنم. فقیه و همچنین مقنع، اینها کتاب‌های روایی یا فقه روایی هستند. یعنی اگر فتوایی هم می‌دهند براساس روایت فتوا می‌دهند. در نتیجه این عبارت هم اگر ما می‌گوییم که کلام صدوق هست نه این که صدوق خودش این عبارت را مستقیماً انشاء کرده. براساس روایت و با توجه به روایات این عبارت را آورده. این درست است. نه به خاطر آن رویت، ذاتاً اصلاً فقیه و مقنع اینها به منزلۀ روایات محذوف الاسانید هست. در مقنع آغازش یک عبارتی دارد مرحوم صدوق و حذفتُ الاسانید لعلّی یثقل حملها و یسعب نمی‌دانم چی چی. حالا عین عبارتش را یادم نیست. به نظرم اگر اشتباه نکرده باشد همچین عبارتی را دارد.

شاگرد: «لئلا يثقل حمله و لا يصعب حفظه و لا يمل قارئه»

استاد: بله آن عبارت آغازین است. اینها فقیه که حالا آن به اصطلاح می‌گوید در آغاز کتاب اشاره می‌کند که من روایات را می‌آورم و امثال اینها در این که منقولات این کتاب روایت تلقی می‌شود بحثی نیست، ولی این لازمه‌اش این نیست که مربوط به روایت زراره و بکیر باشد. براساس روایات یک متنی را ایشان آورده. و عبارت لیس علی المال یتیم، عبارت دومی که ایشان آورده همچنان که مرحوم مجلسی اوّل اشاره می‌فرمایند ظاهراً برگرفته از همان فقه الرضا هست. فقه الرضا یکی از منابع شیخ صدوق و پدرش علی بن بابویه در آن شرایع علی بن بابویه هست. اینها از فقه الرضا مطلب نقل می‌کند. حالا گاهی اوقات یک کمی ممکن است تغییراتی هم داده باشد. البته ممکن است دقیقاً از فقه الرضا بخصوصه نباشد، چون خود آن فقه الرضا هم روایت‌های دیگر دارد. ایشان با توجه به روایت‌های دیگر و همان فقه الرضا و همۀ آن تعبیرات دیگر این تعبیر را آورده باشد. عین همین در روایت‌های دیگری هست، لیس. خیلی هم شبیه به این هست. ممکن است برگرفته از این روایت سعید سمّان باشد، اصلاً فقه الرضا ممکن است از این روایت باشد. لیس فی مال الیتیم زکاةٌ الا ان یتجر به، تا اینجایش که عین همان لفظ فقیه هست. البته لیس علی مال الیتیم در چیز هست، اینجا لیس فی مال الیتیم زکاة الا ان یتجر به فان اتجر به فالربح للیتیم و ان وضع فعلی الذی یتجر به.

خیلی عبارت‌هایش شبیه عبارت همین فقیه هست، یک کمی تفاوت‌های تعبیری دارد.

شاگرد: آخر یک عبارتی بعد از در فقه الرضا بعد از همین چیز می‌آید همان بحث این است که زکات صبائب و فرار از زکات شاید مقنع قبلش آمده

استاد: بله. اینها به هر حال فقه الرضا را پیش رو داشته ایشان. می‌خواهم بگویم اگر هم. ممکن است از خصوص فقه الرضا نیست. هم فقه الرضا، هم کافی اینها جزء منابعش است، براساس کل این منابع فقه الرضا را هم به عنوان یک متن روایی تلقی می‌کند. براساس فقه الرضا و منابع دیگر این عبارت را آورده. این عبارت لیس فی نقر الفضة زکاةٌ هم ظاهراً برگرفته از عبارت عنوان کافی است. عنوان کافی را ملاحظه بفرمایید. کافی، جلد ۳، صفحۀ ۵۱۹. مضمونش روایت‌های زیاد داریم. ولی این دقیقاً این لفظ نقر الفضة این تعبیر، تعبیری هست که در عنوان باب این هست که باب انّه لیس علی الحلی و السبائک الذهب و نقر الفضة و الجوهر زکاةٌ. این نقر الفضة این تعبیر در. در روایاتش تعبیر نقر الفضة نیست. یک جا مشابهش دارد یک کمی نزدیک آن هست نقار هست. لیس فی سبائک الذهب و نقار الفضة شیءٌ من الزکاة. این هم شیءٌ من الزکاة. حالا آن تعبیری که خیلی شبیه خود آن چیز هست، آن لیس فی الجوهر و اشباهه زکاةٌ و ان کثر که زرارة و بکیر هست در همین باب هست. در همین باب کافی هست. ایشان ظاهراً لیس فی الجوهر و اشباهه زکاة و ان کثر را همان روایت زرارة و بکیر را هم به احتمال زیاد از کافی گرفته. آن را از همان عنوان باب کافی که آن عنوان هم برگرفته از متن روایات است. نه این که، آن هم یک نوع روایت تلقی می‌شود. اینجور نیست که روایت نباشد. ولی این که ما بخواهیم بگوییم مربوط به آن روایت زرارة و بکیر هست هیچ شاهدی نداریم. ظاهراً تعبیر، تعبیر خود شیخ صدوق هست هر چند براساس روایات و برگرفته از روایات هست. بنابراین نقل صدوق یک نقل مستقلی نیست. نقل صدوق همان روایات دیگر ما هست که براساس آنها نقل صدوق شکل گرفته. حالا این نقل صدوق را می‌گذاریم کنار به خود نقل غیر صدوق و روایات اصلی می‌پردازیم.

شاگرد: محصل اشکال این شد که ذیل روایت ؟؟؟

استاد: بله، همین روایات دیگر است. روایت جدیدی نیست، همان روایات است. اما سعید سمّان. روایت سعید سمّان، این روایت سعید سمّان الآن بحث، یک بحثی در مورد سعید سمّان در مورد سندش هست این را داشته باشید من فردا در موردش صحبت می‌کنم. اما یک بحثی در مورد اسماعیل بن مرار هست، اشارۀ اجمالی بکنم. اسماعیل بن مرار توثیق صریح ندارد، ولی خب یک سری قرائنی بر وثاقتش می‌شود ذکر کرد. یکی اکثار روایت ابراهیم بن هاشم از اسماعیل بن مرار هست. یکی اکثار کلینی از روایت‌های اسماعیل بن مرار در کافی هست که کافی کتابی هست که برای عمل بوده و اکثار روایت‌ها، یعنی روایت‌های قابل استناد را ذکر می‌کرده. روایت‌های قابل استناد اگر تک و توک نقل شده باشد ممکن است نقل روایت به عنوان مؤید و در کنار سایر نقلیات دیگر باشد. ولی خب خیلی فراوان دارد، این ظاهراً مرحوم کلینی اسماعیل بن مرار را توثیق می‌کند.

یک بیانی سومی هست که شبیه بیاناتی هست که حاج آقا در اینجور موارد دارند. آن این است که اسماعیل بن مرار در طریق به کتاب یونس قرار گرفته. و در طریق به کتاب یونس اینجا یا آن کتاب یونس جزء کتاب‌های معروفه و مشهوره‌ای بوده نیاز به ذکر طریق نداشته. بنابراین نیازی به اثبات وثاقت اسماعیل بن مرار نیست. یا به اصطلاح اثبات این که این روایت، روایت یونس هست از طریق همین، از همین طریق صورت گرفته. اگر این باشد اکثار کلینی از روایتش، اکثار ابراهیم بن هاشم از روایتش، اینها دلیل بر وثاقت یونس قرار، این اسماعیل بن مرار خواهد بود. یعنی این در واقع یک نوع. من البته به نظرم حتی در طرق تشریفاتی اشاره کردم، حتی در طرق تشریفاتی هم اکثار روایت دلیل بر وثاقت مروی عنه هست. حالا این را باشد در یک فرصت دیگر در موردش صحبت کنم. ولی اگر کسی در این طرق‌های تشریفاتی و اینجور اکثار روایت‌ها را قبول نداشته باشد. این بیان. این بیان سوم در واقع یک نوع تکمیل وجه اوّل و دوم است. یعنی اگر کسی وجه اوّل و دوم را اشکال کند که ممکن است اکثار روایت ابراهیم بن هاشم و اکثار کلینی به جهت این باشد که نیازی به صحت سند نبوده. کأنّ چون در طریق به کتاب یونس قرار دارد و امثال اینها به خاطر این آورده. آن را اگر کسی این اشکال را بکند وجه سوم پاسخ این مطلب هست که حالا نتیجۀ این بحث فوقش این می‌شود که ما نتوانیم اسماعیل بن مرار را توثیق کنیم. ولی این معنایش این نیست که روایت از اعتبار بیفتد. بنابراین یا این مطلب این هست که یا مرحوم ابراهیم بن هاشم، مرحوم کلینی به اعتماد اسماعیل بن مرار کتاب یونس را دارند نقل می‌کنند، یا نه، به اعتبار اسماعیل بن مرار نیست و، اگر به اعتبار اسماعیل بن مرار نقل کرده باشند اکثار روایتشان دلیل بر وثاقت است، چون طریق فرض این است که تشریفاتی نیست. اگر نه به اعتبار اسماعیل بن مرار نباشد و طریق تشریفاتی باشد خب نیاز به اثبات وثاقت اسماعیل بن مرار نیست. حاج آقا اصل این مطلب را من از ایشان در بحث عبد الله بن حسن که در قرب الاسناد واسطۀ بین عبد الله بن جعفر حمیری و علی بن جعفر هست که نوۀ علی بن جعفر این عبد الله بن حسن هست، حاج آقا آنجا همین مطلب را می‌فرمودند که یا عبد الله بن جعفر حمیری به اعتماد عبد الله بن حسن کتاب علی بن جعفر برایش ثابت شده که اکثار روایت عبد الله بن جعفر دلیل بر وثاقت این عبد الله بن حسن هست. یا نه، کتاب علی بن جعفر جزء کتب معروفه بوده مشهوره بوده، این طریق جنبۀ تشریفاتی داشته و، آنجا حالا یک نکتۀ دیگری هم ضمیمه هست که اینجا آن نکته نیست. آن این است که به جهت قرب الاسناد این طریق را انتخاب کرده. اینجا طریق اسماعیل بن مرار قرب الاسنادی نیست. چون کلینی طریقش به یونس بن عبد الرحمن یک طریق دوتایی دارد، این طریق ۳ تایی است. علی بن ابراهیم عن محمد بن عیسی عن یونس بن عبد الرحمن که طریق معروف کلینی به یونس بن عبد الرحمن هست طریق دو نفره است. این طریق سه نفره است. این هیچ گونه قرب الاسنادی در آن نیست. نکتۀ قرب الاسنادی در آن نیست. ولی خب حالا ممکن است شخصی بگوید به جهت به هر حال کلینی یک طریق را انتخاب کرده. آن نکته‌ای که حاج آقا می‌فرمایند درش قرب الاسناد بودن دخالت چندان ندارد. حالا در مورد علی بن جعفر آن بحث قرب الاسناد هم هست که اصلاً موضوع کتاب قرب الاسناد بودن اسناد عالیه و کم واسطه است.

شاگرد: اکثار مع الواسطه تقریب حجیتش چی است؟

استاد: اکثار کلینی. کلینی روایت‌های صحیحه را دارد ذکر می‌کند.

شاگرد: نهایتش این است او اعتقاد داشته به این که

استاد: خب حالا آن

شاگرد: شهادت هم که نداده

استاد: می‌خواهیم بگوییم شهادت است دیگر، در واقع می‌خواهیم بگوییم شهادت داده به وثاقتش.

شاگرد: شهادت عملیه مثلاً؟

استاد: آره دیگر شهادت عملی است دیگر. این با شهادت قولی تفاوت ندارد.

حالا یک تقریب چهارمی در کلام آقای مؤمن من دیدم. نمی‌دانم قبل از ایشان هم کسی این تقریب را آورده یا نیاورده. آن این هست که بعضی‌ها به این عبارت، یعنی در کلام آقای مؤمن بود که استدلال کرده بودند که عبارتی در فهرست شیخ طوسی. در فهرست شیخ طوسی می‌گوید که در شرح حال یونس تعبیر می‌کند.

شاگرد: «له كتب كثيرة، أكثر من ثلاثين، و قيل: إنّها مثل كتب الحسين بن سعيد، و زيادة كتاب جامع الآثار»

استاد: بله. حالا آنهایش را رد کنید به طرقی که می‌خواهد برسد

شاگرد: «أخبرنا بجميع كتبه و رواياته‏ جماعة، عن‏ محمّد بن علي بن الحسين، عن محمّد بن الحسن و عن أحمد بن محمّد بن الحسن عن أبيه.

و أخبرنا ابن أبي جيد، عن محمّد بن الحسن، عن سعد بن عبد اللّه و الحميري و علي بن إبراهيم و محمّد بن الحسن الصفّار كلّهم، عن إبراهيم ابن هاشم، عن إسماعيل بن مرار و صالح بن السندي، عن يونس.

و رواها محمّد بن علي بن الحسين، عن حمزة بن محمّد العلوي و محمّد بن علي ماجيلويه، عن علي بن إبراهيم (عن أبيه) عن إسماعيل و صالح، عن يونس.

و أخبرنا ابن أبي جيد، عن محمّد بن الحسن، عن الصفّار، عن محمّد بن عيسى بن عبيد، عن يونس.

و قال محمّد بن علي بن الحسين: سمعت محمّد بن الحسن بن الوليد رحمه اللّه يقول: كتب يونس التي هي بالروايات كلّها صحيحه يعتمد عليها إلّا ما ينفرد به محمّد بن عيسى بن عبيد و لم يروه غيره، فانّه لا يعتمد عليه و لا يفتى‏ به.»

شاگرد: ظاهراً آقای خویی در معجم به او تمسک کرده.

استاد: به او تمسک کردند؟ چجوری؟

شاگرد: متن را قبلاً کپی کردم آدرس ندارم، در معجم رجال که:

«إن إسماعيل بن مرار تبلغ رواياته عن يونس، أو يونس بن عبد الرحمن مائتين و زيادة، فالظاهر أن رواياته هي من كتب يونس، و مقتضى كلام ابن الوليد أن هذه الروايات صحيحة معتمد عليها، لكن قد تقدم في المدخل أن تصحيح القدماء لرواية لا يدل على وثاقة الراوي و لا على حسنه.»[[1]](#footnote-1)

استاد: ها، از آن جهت اشکال کردند، پس خب اصل مطلب در کلام آقای خویی هست. خب این را آقای خویی خب یک اشکال کردند که تصحیح روایت به معنای تصحیح راوی نیست چون نمی‌دانم قدما اصالة العداله‌ای بودند و آنها آن اشکالات مبنایی دارد که من نمی‌خواهم وارد آن اشکالات مبنایی بشوم. ولی عمدۀ قضیه نکتۀ دیگری هست. آن این است که مرحوم، حالا من اصل تقریب استدلال را عرض بکنم، آن این است که در این که اسماعیل بن مرار راوی کتاب یونس هست با توجه به این که در طریق کتاب یونس واقع شده و مکرر این سند مکرری هست که ابراهیم بن هاشم از اسماعیل بن مرار از یونس نقل می‌کند این تردیدی نیست. و در همین جا هم در طرق دیگر این به کتب یونس اسم اسماعیل بن مرار هم آمده. خب استدلال این هست که از این عبارت استفاده می‌شود که کأنّ همه روات که راوی یونس هستند، کتاب یونس را روایت می‌کنند اینها ثقاة هستند الا محمد بن عیسی بن عبید. این اصل تقریب استدلال این هست. این استدلال را من خدمت حاج آقا عرض کردم، فرمودند که این استدلال تام نیست. ایشان فرمودند که اینجا می‌گوید که کتبی از یونس را که محمد بن عیسی عبید به تنهایی روایت کرده اینها مقبول نیست. سایر کتب یونس مقبول است. اگر ما دلیلی داشتیم که اسماعیل بن مرار منفرد به بعضی از کتب یونس هست خب این دلیل بود برای این که اسماعیل بن مرار ثقه است. ولی از کجا یک همچین دلیلی؟ ممکن است کتب یونس را، یک سری کتبی هست که همه نقل کردند. اسماعیل بن مرار نقل کرده، صالح بن سندی نقل کرده، امثال اینها. محمد بن عیسی نقل کرده. محمد بن عیسی علاوه بر آن کتبی که همه نقل کردند یک منفرداتی داشته. می‌گوید این منفردات محمد بن عیسی معتبر نیست. این عبارت معنایش این نیست که دیگران هم منفرد داشتند و معتبر است. ممکن است علتی که سایر کتبش معتبر هست این که اصلاً منفرداتی نداشته. چون همه نقل کردند این چیز کتب معروفه‌ای بوده، نقل‌های اختصاصی به اسماعیل بن مرار نداشته. هم صالح بن سندی نقل کرده، محمد بن عیسی نقل کرده. به جهت تضافر نقل از یونس سایر کتبش آنها همه معتبر بوده. محمد بن عیسی بن عبید بوده که یک سری نقل‌های منفرد و متفرد دارد. آن مقداری که از این عبارت استفاده می‌شود همین مقدار هست، بیشتر از این از این عبارت استفاده نمی‌شود.

شاگرد: روایت منفرد از دیگران پیدا کنیم چی؟

استاد: منفرد از کتب یونس. یعنی ببینید بحث این است که می‌گوید کتب یونس اگر کتبی از یونس را پیدا کردید، ما

شاگرد: اسماعیل بن مرار یک روایت

استاد: نه روایت منفرد نمی‌گوید، کتب یونس.

شاگرد: خودش صاحب کتاب نبوده شاید از این جهت مثلاً؟

استاد: نه بحث سر این است، نکته را بگیرید. بحث سر این هست که فرض کنید هر راوی یک نسخه‌ای از کتاب یونس ارائه می‌کرده. نسخی که محمد بن عیسی و اسماعیل بن مرار و صالح بن سندی اینها داشتند اینها همه‌اش یک نسخه بوده. علاوه بر آن نسخ عمومی که همۀ روات از کتب یونس داشتند در مورد بعضی از کتاب‌هایش فقط محمد بن عیسی راوی بوده. در آن کتاب‌هایش. خب این می‌گوید که محمد بن عیسی، چون خودش آدم قابل اعتمادی نیست بنابراین اگر کتاب یونس از طریق محمد بن عیسی به ما برسد این به درد نمی‌خورد. ولی این معنایش این نیست که اسماعیل بن مرار ثقه است. اسماعیل بن مرار چون چیزی نقل کرده که دیگران هم نقل کردند.

شاگرد: حامل تضافر است

استاد: حامل تضافر است. نه حالا غیر از تضافر ممکن است صالح بن سندی ثقه باشد.

شاگرد: تشخیصی که فرمودید خودتان بهتر تشریفاتی باشد ما باز هم

استاد: نه، ما وثاقت را اثبات می‌کنیم. می‌خواهیم بگوییم این بیان تام نیست. بیان آقای خویی تام نیست که آقای مومن آن را. آقای مومن در واقع همان بیان را با حذف آن نپذیرفتن آقای خویی چیز کرده.

شاگرد: به ضمیمۀ مبنای شما این بیان تام می‌شود دیگر.

استاد: نه تام نمی‌شود. چه ربطی دارد؟

شاگرد: بالأخره اگر می‌گویید که ولو در ضمیمۀ چیزهای دیگر بوده باشد

استاد: ربطی به این ندارد خودش فی نفسه اکثار دلیل است. این باشد یا نباشد، آن بیان خودش. بیان خودش فی نفسه تام است، این باشد یا نباشد، در تمامیت بحث دخالتی ندارد. این است که به هر حال ما در مورد اسماعیل بن مرار اشکالی نمی‌کنیم و سند روایت را معتبر می‌دانیم. خب این هم این. اما در مورد سعید سمان بحثش باشد فردا.

روایت بعدی هم این روایت هست محمد بن یعقوب عن علی بن ابراهیم عن ابیه عن محمد بن یحیی عن. این روایت سعید سمان از جهت متنی عرض کردم ظاهراً اطلاق دارد که لیس فی مال الیتیم زکاةٌ الا ان یتجر به فان اتجر به فالربح للیتیم و ان وضع فعلی الذی یتجر به، این به نظر می‌رسد اطلاق داشته باشد اختصاص نداشته باشد به ولی بگوییم حتماً باید در مورد ولی باشد. آقایان هم اطلاق فهمیدند از این روایت و به نظر می‌رسد که آن جوری که مرحوم شیخ طوسی مطلق فهمیده آن درست‌تر باشد از آن جوری که مرحوم محقق گویا مطلق نفهمیده. این هم این.

روایت بعدی علی بن ابراهیم عن ابیه و محمد بن یحیی عن احمد بن محمد عن ابن ابی عمیر عن حماد بن عثمان عن الحلبی عن ابی عبد الله علیه السلام. دو طریق دارد علی بن ابراهیم عن ابیه که ما آن را صحیحه می‌دانیم، مشهور بین خیلی‌ها حسنه می‌دانند. یکی هم محمد بن یحیی عن احمد بن محمد که آن دیگر صحیح بالاتفاق است. عن ابن ابی عمیر عن حماد بن عثمان عن الحلبی عن ابی عبد الله علیه السلام قال قلتُ له فی مال الیتیم علیه زکاةٌ، یعنی در مال یتیم بر آن مال زکات هست، قال اذا کان موضوعاً فلیس علیه زکاة فاذا عملتَ به فانت له ضامن و الربح للیتیم.

این ظاهراً این هم اطلاق دارد، علمتَ به توش نخوابیده که حتماً تو وکیل، ولی‌اش هستی امثال اینها. و اگر تجارت بکنی با مال. ظاهراً اطلاق دارد، فکر نمی‌کنم که اینها را بگوییم اطلاق نداشته باشد.

شاگرد: اثبات زکات نکردند. فاذا عملتَ به فانت

استاد: فی مال الیتیم علیه زکاة، اذا کان موضوعاً فلیس علیه زکاة، مفهوم دارد. یعنی اذا لم یکن موضوعاً ففیه الزکاة. چون سؤال

شاگرد:

استاد: نه. ببینید سؤال اینجا مفهوم را به نحو. حالا این را توضیح بدهم. سؤال می‌کند مال یتیم زکات دارد یا ندارد؟ اینجا مفهوم دارد جملۀ شرطیه آن هم مفهوم به نحو سالبۀ کلیه. چون سؤال سائل باید پاسخ داده باشد دیگر. می‌گوید مال یتیم زکات دارد یا ندارد؟ می‌گوید اگر موضوع باشد زکات ندارد. یعنی با مفهومش قسمتی از پاسخ را با منطوق داده، قسمتی از پاسخ را با مفهوم داده. ظهور مطابقت جواب با سؤال سائل این ظهور به این جمله مفهوم می‌دهد. یعنی اگر ما ذاتاً هم مفهوم قائل نباشیم اینجا مفهوم دارد. یک نکتۀ دیگر را هم من ضمیمه بکنم، آن این است ما در بحث مفهوم شرط این که آیا شرط مفهوم دارد یا مفهوم ندارد یک تعبیری بعضی از آقایان کردند که چون متکلم در مقام بیان است ولو به اصل ما ازش مفهوم استفاده می‌کنیم. ما آنجا عرض می‌کردیم جملات شرطیه باید دید متکلم در مقام بیان چی هست؟ یک موقعی متکلم در مقام بیان حکم موارد شرط است. فرض کنید می‌گوییم کسی که اذا حضتَ، اگر حائض شدی چه اعمالی باید انجام بدهی؟ غسل کن، چی کار کن، چی کار کن. اعمال حائض را داری بیان می‌کنی. این مفهوم دارد ولی نه آن مفهومی که ما قائل هستیم. این معنایش این است غیر از این احکامی که ما گفتیم برای حائض حکم دیگری نیست. ولی این که آیا غیر از حائض کس دیگر هم غسل برایش واجب هست یا واجب نیست به آن کاری ندارد. این یک جور است.

یک جور این هست که در مقام بیان جزاء است. شخصی می‌آید می‌گوید که کی باید غسل کنم؟ می‌گوید که اغتسل اذا اجنبتَ و نمی‌دانم چی، موضوعات واجب الغسل را ذکر می‌کند. خب این چون در مقام بیان جزاء است این مفهوم پیدا می‌کند، یعنی غیر از این موارد موارد دیگر غسل واجب نیست. گاهی اوقات در مقام بیان رابطۀ شرط و جزاست. می‌گوید که در روز جمعه غسل واجب است. نه در مقام بیان همۀ چیزهایی که در جمعه واجب است، نه در مقام بیان همۀ مایجب فیه الغسل است. اینجا هیچ گونه مفهومی ندارد. و این که این جملۀ قضیۀ شرطیه در کدام یک از این مقامات است؟ در مقام بیان الاحکام المترتبة علی الشرط است؟ یا در مقام بیان الموضوعات التی یترتب علیه الجزاء است؟ یا در مقام بیان رابطۀ بین شرط و جزاء هست؟ این را خصوصیات مورد باید تعیین کند. یکی از خصوصیات مورد سؤال سائل است. اگر سائل سؤال کرد که کی، حتی در سؤال سائل اگر به نحو جملۀ شرطیه هم نباشد، به نحو لقب باشد که هیچ وقت مفهوم ندارد در اینجور جاها مفهوم دارد. می‌گوید سألتُ عن الماء الذی لا ینجّسه شیءٌ قال کرٌّ. می‌گوید از آبی که لا ینجّس الا ان یتغیّر لونه. یعنی سألته عن الماء العاصم فقال کرٌّ. این کرٌّ چون سؤال نکرده که یک مصداق از مصادیق ماء معتصم را به من بگو که. می‌گوید ماء معتصم را گفتم چی است؟ گفت کرّ. یعنی در مقام بیان همۀ افراد ماء معتصم است ظهورش این است. و ظهور دلیل در این می‌شود که غیر از کر ماء معتصم دیگری نداریم. اینجا هم سائل آمده سؤال کرده که فی مال الیتیم علیه زکاةٌ؟ اینجا سائل می‌خواهد حکم مال یتیم برایش روشن بشود. نمی‌خواهد فقط حکم مال یتیمی که موضوع هست را روشن کند. مطلق مال یتیم را، حکمش باید روشن بشود. ظهور مطابقت جواب با سؤال و این که در پاسخ تمام سؤال پاسخ داده می‌شود این ظهور دارد در این که به این جملۀ شرطیه مفهوم می‌دهد. مفهومش این هست که اذا کان موضوعاً فلیس علیه زکاةٌ و اذا لم یکن موضوعاً یعنی عُمِل به ففیه الزکاة.

شاگرد: حالا این اگر گفته بود المال الموضوع هم باز هم همین

استاد: باز هم همین حکم را داشت. فرق نداشت با اذا بگوید یا اذا نگوید. بگوید که مال الیتیم الموضوع فیه الزکاة، لیس فیه الزکاة. این معنایش این است که ولو مفهوم وصف به‌طور معمول مفهوم ندارد ولی اینجا وصفش مفهوم دارد. چون در مقام تحدید است، چون اگر در مقام تحدید برنیاید سؤال سائل پاسخ داده نمی‌شود. ظهور این که متکلم در مقام پاسخ تمام صور سوال سائل هست جواب را ظاهر در مقام تحدید می‌کند و مفهوم‌دار می‌کند و این مفهوم استفاده می‌شود. حالا دیگر بقیۀ بحث باشد فردا ان شاء الله.

و صلی الله علی سیدنا و نبینا محمد و آل محمد

پایان

1. معجم رجال الحديث و تفصيل طبقات الرجال‌، ج۴، ص۹۶. [↑](#footnote-ref-1)